

صوبه سیرانواب لاورخان را پرگنه کولار جاگیر داده بلونت را و امیر خود را بضبط و ایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجاع خالی یافت بی باکانه و عدم
مراجعت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تمانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آورده راجه مسند نشین چون
دید که غنیمت زور آور شده همه مواضع متعلقه خود را تصرف گردید و سوامی قلعه ننگور
ماگری درگ و دارالمقر در ضبط خود نماند و لشکر خود اطراف ترچیا پالی بسبب تجربه کاری
و خود پسندی و لوای منقسم ماندند راج را خطوط متضمن خرابی ملک تاراجی رعایا و
برای بارمان نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای ننگ نخوست که سوامی بند و بست امور خود
مراجعت نماید راجه از انجامد کار قیام دولت خود متور و قصور زاه یافته بود سخن پریشان
حواس گشته بگذاشت کرور و روپیه مقدمه جنگ بصلح فیصل ساخته اگر چه غنیمت با تمامی
لشکر خود معاودت به پونا نمود اما همانه های خود و عمال از مکانات و قلعات میسور برداشت
نموند بلکه از اول زیاده قائم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آباد شد
القصد چون نندراج بستی منگال قامت داشت سپاه لشکر بنا بر مشا بهره خود مراجعت
بحال لوای رسانیده بر دژ پور شین بهر نانت مستند پس و ایشان را به سخنان چرب و شیرین
فهمانیده تر در راجه روانه سرریگ پٹن نمود اما خان شجاع را که بزدانش اعتماد تمام داشت بهری
سنگه نامی جمعدار که از قوم راثور سردار صد و پنجاه سوار بود و پنج صد سوار خاص با یکجا خود
و دو هزار پیاده با خود داشت بسبب تنی دستی و عدم رسیدن مدد خرج لشکران کاه
بجای رسید که بهری سنگه مذکور با پس ننگ گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود مع
برادری مزاحم خور و خوابی لوای شده دهر نانت مست حتی در باور چنانچه خاص و

آب بند ساخت دلوامی بر عیالیش بگریخته از جنس پارچه و ظروف و نقره و طلا که بنا بر ضرورت
 در سفر با خود داشت مع چیزی نقد در عرض مواجب ما میانه اشن اوده اورا بر طرف نمود
 چونکه جمعی از یوزموزم خاص گشت کامیاب از آنجا که چیده مع احوال و اقبال برادر سرریگ
 پین بقاصده دو گروه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشمالی تمام که خالی از وسوسه
 و دغدغه جسمی و روحی یافتند از جوانج بشری فارغ شده همه با برتبه استراحت در آن گشتند
 بوقوع این حال خان شجاع بهم برآمده پیش دلوامی رفت و زبان طعن بر کشاده گفت که این
 چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوامی اطلاع خیر خواه میمیدی تو که
 راج را بفروخت ظروف و پارچه خاص که صریح کسر شان بود بی اثبات حق زرشا هر چه ساین
 دور از صلاح و فلاح زیرا که یکی را بچنین مراعات بی ثواب شوخ کردن بر دیگر جمعی از آن سزایان
 لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاد و جوایمی چنین
 وقت بد بود و بندیر باید نمود اگر اجازت شود و لیسریش پر داخته آید که عبرت دیگران شود
 دلوامی بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیهش نمود تا خان شجاع از آنجا چو خاسته
 بفرودگاه خود آمد و پنج صد تنگی پیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک
 ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان لشکر با ریخت که بعضی از ایشان
 بخدم بیدار بختی بر همون بستر خواب است پازده بخواب فنا سر کشیدند بعضی از آنها
 باتنیج و سپر چند قدم پیش آمده جان خود را در باختن عرض تمامی مرد برادرش را مجموعاً
 تکمیل نمودند که تنیج و هفت نوک سنان ساخته احوال اقبال آکات حرب ضرب را بر
 ایشان مع نقد ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوامی آورد و او سوا اجناس
 ظروف نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم بجان شجاع از آنی

داشت پس آن شجاع دانا به تدبیر عدو مالی و دوشین زنی شهو عالم گشت بعد چند ایام روز
 دلوامی آن شجاعت منش اطلبید و برابر خود بر سر نشان و مشورت صلاح کار خود کرده شکوه
 تمیدستی و عسرت خرج روزمه در پیش نهاد خان شجاع پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بدم
 بهمت عدو که از خود گرفته چون شیر عزان مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهفتند سر و
 او در عرصه یک سال به بنایار و ناپله بار از میز بساخته مبلغ خطیر گرفت و از آنجک کسی
 که نخیر خواهی تمام استقبال نموده بر حسب خواست فکرا دای زر کرد و او را از جان مال
 امان بخشید و کسیکه پاز جاده امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان حاکم
 مسند نشین بوده برسانیدن زر را رضی نشد بزور بازویش چنان خراب و تاراج گردید که
 نام او و اولادش از جریده روزگار حاکم گشت بر پالیکاران تعلقه بنی ویر و پاچی که سخت
 سرکش بودند بحسن تدبیر عدو مال دراخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس
 اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخمه های گران قلعی با
 که با حطلاح و کلبیان کله کوله گویند بنا ساخته همانه خود گذاشت و اطراف جوانب آن سمت
 شهرت و عبرت سیاست که از مده ارباب سیاست در انداخته ملک بضبط و باغبان رادر
 اطاعت خود در آورند راج ازین فتوحات که بحسن سعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
 هدست نموده بود خوش خورم گردیده خطامبار که با تسخیر ملک پالیکاران یعنی مع کر و زوز
 ندر نرد را جبر وانه دار الزیاست کرده نصف سیاهی خجالت از حیره حال خود است
 باز بعد چند سی خان شجاع را برای بند و بست طرف دند کل و پال گهاک و غیره مع فوج
 روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بود به سیم تقشیر غریب
 و تحریص اطلبیدن نندراج کرده از اجه خطوط طمانیت و تسلی خاطرش بهر خاص فرمایانیده

علاقه ایست پس
 بدان آن قور و
 اولادش را
 اولان صورتها
 و عادات مختلف
 جای نیند

توسیل

ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم از مدت امتد که عرصه دو سال منقضی شده بود به تدریج
 سفر در مانده و تمنای ملاقات فرزندان و دوستگان که در قلعه دارالریاست سکونت داشتند در اول
 از حد بیشتر داشته فرصت وقت میجست بجز دور و در خطوط راست بر سبب تیریا کانه فایز
 دارالریاست گردید و خان شجاع را که بنید و بست پالیکاران بهمت گذاشته بود خطوط
 مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شجاع بر وانگی نندراج
 به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخت بحسب
 خاص که دوازده هزار سپاه بارونج صد چینی کار و دو صد کلاه پوش هر فرقه که از پیری و کوریال بنید
 و غیره بزرگ باشی بسیار طلبیده شده بود و چهار هزار سپاده کرانگی و هشت صد سوار و چهار پنج فرس
 توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سوادانا ماند و سرسبزگ پش فرود آمد
 و در آنوقت احوال دارالریاست آن دولت چنان بود که در بند و بست ملک شمالی تبصره
 مرهه تاچتر که در راه صوبه بهرا از قلعه چهار فرسنگ فاصله دارفته و حال غنیم بنید و بست تبصره
 و موضع کرده تحصیل ندر کامرانی می نمودند و کوبال او مرهه تاچتر که در بند و بست صوبه بهرا بعد
 عزل بلونت را و متعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعه بنگلور را محاصره ساخته اما سری نواس
 بن نگل را و برکی که قلعه از بنگلور بود در دست نداده قلعه امضبوط کرده بدله بی تسل خاطر
 محافظان برج و باره پرداخته بدفع غنیم ترودشایان بعمل می آرد و اعیان دولت میسور شیری
 عقل و هوش کم کرده چون پیر زمان خفتان صفت انتظار مرد میدان شجاعت می کشیدند
 چون نندراج و خان تهور کیش فایز دارالریاست شدند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
 پس همنا به دفع دشمن دولت مشورتها کرده تمامی سرداران و جماعت داران را طلبیده و بنید و بست
 ملک از دست رفته و تنبیر اعدا مشورت پرسیدند جلگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدلت بر فیل سوار شده زرم آشنوند ما هم که فیل در جان نثاری قصه نخواهیم کرد و الا ما
طاقت کجا که با جمعیت های قلیل خود مقابل از افواج کثیر مرطبه نشود

ذکر شکست یافتن مرطبه یعنی گویال او در سواد نیگور و زور بازوی خان
شجاع و بازرگ شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرطبه مع دیگر
کیفیات و اوقات سن یک هزار و یک صد شخصیت مرطبه می آید

چون ایمان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس
شدند و خان شجاع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یآوری
جستند هرگاه خان شجاع بلا تامل سرانجام این مهم بر ذمه همت و الا نمت خود گرفت
و راجه مسند آرا بعد هزاران هزار آفرین و تحسین به سینه خود کشیده بخطاب خان بهادر
خوانده مکر التماس در نبد و بست ملک و تنبیه اعدا نمود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود
با مسند زرین و لوازم آن مع خزان و تو شکیانه و فیلیانه و غیره بیرون قلعه فرستاد
پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و به هر امور مختار کل کرد و بان رخصت داد و از دیوان خان
خاص تا دیواری مع ایمان پایاده آمده و دایع نمود آری مصرع هر که شمشیر زند
سکه بنامش خوانند چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط به جمعیت های خود بیرون
قلعه رفته در میدان کرکیت فرود آمدند پس راجه و دیوانی همه جمعداران را با طاعت
سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزرگان آوردند تا از آنجا خوب صاحب
دکنی جمعدار و سینه بدلی که از قید نواب محمد علی خان مخلص یافته رسیده بودند و جامع ایشان
سه هزار سوار بود و در حیم صاحب یعقوب صاحب امر سنگه و میر بجلی با جمعیت های خود ساکن

جنگی مستعد شد سپه سالار بهادر شدند بدستور چند سران پیادگان مندیل کلاه پوش مع
رساله خود بر فاقه بهادر اقبال مند همت گماشتند و دیگران بخت و تکرار مبلغ ما هیسانه
در پیش آورده در دارالمقرمانند پس سپه سالار موصوف همون جمعیت قلیل که چهار پنج
هزار سوار و دوازده هزار بار و پیاده شوش هفت ضرب توپ و بلاتامل بر دست مردانگی را
تا بجا رسد داده سمت بنگلور کوچ کرد و در دست روز به بند و بست تمام در سواد چون
پیش فرود آمد مرهه ازین معنی خیر دار شده پانزده هزار سوار را بمقابله روانه نمود چون خبر
ورود افواج مرهه رسید سپه سالار ذی همت از آنجا کوچیده در جنگل بڑی چون شیر
گر سینه اقامت در زیر در دیگر خبر واقعی فرودگاه افواج مرهه طلبیده با یک هزار
مردم بار و چینی کار و دو صد کلاه پوش خود بدولت از عقب نشان تاخته چنان زد که اهل غنیم
تمامی اسباب گذاشته و بفرار نهادند و بعضی با اسیر و قتل شدند پس از آنجا بعد ششون
که عین بدبیر عبرت نمائیش بود کوچیده فایز بنگلور گردید و در سواد بسون گوری فرود آمد خط
طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بر بنی غنیم دولت موسومنه سر نیواس قلعه دار محصور ترقیم
و ترسیل نمود چون از جنگ مرهه عاجز آمده یکی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه لغنیم سپارد
و بملاحظه نشان جسدی خاطر جمع شده چند اتواب خوشی رو بطرف لشکر مرهه پراکنند
مرهه از رسیدن کوهک قلعه خیر دار شده دل از تسخیر قلعه و مورچال برداشتن بدبیر شکست
فوج کمک در افتاد و بفاصله دوفرسنگ بر راه سندی کپه به بند و بست تمام فرود آمده
بود روز دیگر صبحی سپه سالار جمیع لشکر خود را آراسته مینه و میسره بدلیه ان جنگ از نموده
سپرده توپخانه را بر رود داشته بجانب لشکر مرهه روانه و او هم خبردار گردیده به استنگی
افواج خود پر و اخته نرم آرا گردید اما از شلکهای توپ تفنگ شجاعت نشان که چون

قطرات باران میرنجتند همت فرساخته تاب مقاومت فرمایست در خود نیافته بگذشت
 بعضی اسباب و بگریز نهاد و سپه لاری جمع ظفر یاب شده مع اسباب گذاشته او
 بفرودگاه خود مراجعت نمود و سر نیواس قلعه را با بطایف اخیل و به بهانه ملاقات
 طلبیده همراه لشکر داشت بگیر بیگ نامی را از رفقای خود بجاست قلعه مقرر کرد و غنیمت
 باز لشکر باریان مفروز خود را فراهم ساخته به سوادزله و بجا مستعد و آماده جنگ بود سپه سالار
 شیخ از بنگلور کوچید و بدسته فرسنگ راه بالا پور کلان فرود آمد تا دور و ز توقف و زید
 و شبی قابو یافته باز در تاخت به شک های اتواب و بنا دیق صاعقه باران های آتش
 نشان چنان لشکرش منتشر ساخت که پوشش حواس مردانگی همه با چون رنگ گل از
 خود پرید حتی که لشکرانش به اسباب جنگی و احوال و خیام و غیره گذاشته آواره و شست
 گشتند سپه سالار مظفر بر آمد و در لشکر مرهه به طور از آن مملک جان خود بسلاست
 بیرون برده بجنک شتافت بعد ده پاترزه در باز بقرا همی سوار و پیاده پرداخته بغرم مقابله
 مستعد گردید در آن اثنا از پونه خبر رسید که چون ویسواس را و بها و سد اشیلو پسر کلان
 بالاجی را و نانا که لوای خود پسندی و گردن نخوت در مالک هند برافراشته به سلاک
 سوار و پیاده پنداره و سی صد ضرب توپ سمت بهلی تاخته دارا اختلافه شهنشاهی را غارت
 ساخته آخرا ز دست قدرت احمد شاه درانی که جدرمان شاه میشود با چهار دسته بر ابدال
 که فی دسته دوازده هزار سوار مقرر است در رسیده بود در میدان کتج پوه متعلقه پانی پط
 کر نال منرای معقول یافته آنچنان خراب پایمال شدند که نام و نشان جلگی از جهان هستی
 ناپدید گشت و بالاجی با استماع اخبار شکست فاحش و انهدام بنیان دولت و تاراجی
 لکوها مردم منعم و پریشان خاطر شده بود آخرا الامر از بس تالم و تشویش جنون پیدا کرده

بساط حیات به آه و حسرت در چپید پس گویال او ازین سانحه وحشتناک شراب مقابله
 لشکر ^{نشان} غضنفر نشان در خود ندیده آواره دشت او بار گردید یعنی مع اسباب و لشکر باقی
 خود مراجعت به سرانمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپه سالار تعقیبش
 کرده تهاجمات مرهط را از قلعات تعلقه میسوری جبال جنگ بعضی جلا بعبت نمائی برداشت قلعیداران
 و عاملان خود را با جبالضرب کرده مظهر منصوص مع اسباب غنائم اعدای مفروضه تسلط خاطر
 و اطمینان ظاهر مراجعت بسریزنگ پهن نمود و بے بند و بست کار خانات دارالرایست
 چنان بود که همه جمعیاران سوا مع جمعیتهای خود که مجموعاً سه چهار هزار مردم بود تیار شدند
 بنا بر زرشا هر خود با ابواب در یچهای قلعه مضبوط ساخته مزاحم کار و بار هر فرق گردیدند
 و سرداران بر دیوڑهی های راجه دلوامی بسترها آراسته بخت و تکرار مستعد بودند و احدی را از
 اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون باری نمی دادند سپه سالار صاحب
 شوکت بر بے اعتدالی و بد سلوکی این جماعه بر آشفتند در فکر تنبیه معقول آنها بودند درین اثنا
 چونکه راجه نندراج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بزبان زن تره فروش خرابی
 حال خود و مزاحمت بیوفایان گفته فرستاده التماس تدبیر فیصله مقدمه آنها ساختند شمع
 حیدر دل مراسم خاطر جمع و سخنان تسلی و دلگیری و دلبری آنچه که مناسب حال و وقت بود
 از زبان بے کین مودی ساخته پیغام خیر خواهی داد پس روز دیگر جمعیاران هنگامه آرا
 پیام فرستاد که ما هم حقدار این دولت ایم که از چند ماه بے مشا هره و بے خزانه سرکار سرگرم
 و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشکرت شما پروا خیزند و بست مقدمه خود هم کرده آید
 لیکن یقین شمارند که تا در دیوانخانه و محل زنانه ایشا گلوهای آتش نشان با آنها می اجل نشان
 چون اقطار اقطار بار و دود و دوشک اتیاب بنا دلیق در سر نخوت و پوچ ایشان چون ^{غلظت} آبرو

نه بچید هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما با قبایل بن معنی پردازید فهو المراد و الا اطراف
 قلعه پوره با و بیله با هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواسته باشند
 بی هیچ و تردد موجب خود توانم گرفت چون جماعت داران سخنان عبرت انگیز آن شیرصورت
 گوش کردند ترسیدند میباد اگر بر خانهای خود که در بهادر پوره تردد عید گاه قدیم که عربی تبری
 محلی گنبدان خوب آباد بود و در سواری سپه بنا ساخته بودند فتنه برپا شود پس اجازت
 آمدن قلعه بعد و دی چند دروازه تا آن مختصر صحرائی دلاوری با و ضرب توب جلوی
 و ششش بقصد بار و دو صد پیاده نیره بردارد داخل قلعه گشته جایجا از ملایمان جوق جوق
 گذاشته نزد راجه دلوای رفته بدلا ساودلدی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران
 هم سخنان چرب شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص عام نموده باز بفرود گاه خود
 مراجعت کرد و دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر
 دیوڑ بهای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سبیل
 رسیدن آب آشیا ضروریه محالات بند شود همه با قبول بن معنی نمودند پس در هزار
 پیاده را با سلاح اندرون طلبیده بر دیوڑی های زنانه راجه دلوای چون نشانی عرض
 در دو ستر روز بند و بست هر رسته و چون گرد محل خاصه که در روزی در دیوان خاص
 رفت چند همراهیان خود را به بهانه دهر نادر اندرون دیوانخانه که چتر دوسی نامند قایل کرد
 خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما و شما فیصل یافت باید که حساب تقریر
 ما بیانه داخل دفتر تو شکنجانه و خزان نموده در خود بگیرد و بسترهای خود را از اینجا بردارید
 مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کچری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب
 ما هوار فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک کیل و متصدی در کچری حاضر و آشتی
دیگر گسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادوت نشان جوق جوق صف آرستند
طنبور و مرفه زنان و بنا و بقی جنبان در بر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهد زنگ
اتجازنگ بر روشکته حسب الایام و اشرضای خاطر و الا عمل کرده با یک و نویسنده حساب
به کچری حاضر شدند پس شجیع دانا خود بکچری نشستند حساب ماهوار برادرهای هر هر
جمعدار دریافتند نویسانیده فریاد داشت آن نزد خود گذاشت و برای موجود است
جماعتی ایشان را طلبیده چون جماعتی دانه هزار سوار ششصد سوار و پنج صدی
سیصد سوار و دو صدی را صد سوار موجود بودند اما ز راهوار با سازش متصدیان
توشکنانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلب بر میگرفتند چون محاربت
ادراک برین سرشته عین فتوح و قوت یافت بر عین متصدیان توشکنانه بهم بر آمدند
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها مواجب پاهای موجود وضع کرده
حساب ساخت ازین بر جماعتی دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
اسپان و شتران خیام و ظروف پارچه از روی فریاد داشت گرفته بر طرف ساخت
جمعدارانیکه درندم و نبرم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشاهره بیک آئین مانیده باز بحال
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید و اسان ایشان را ذهل صیقل خود
کرده در عوض آنها بفرایمی بار گیران متوجه گردید و از فرود دراز و راست

ذکر بنجیده خاطر شدن نندراج مکررا از داماد خود و رفتن او به
میسیو و جنگی نشان رساله شجیع آخر اسیر شدن و منتقل شدن

آنی کل ضلع بارهیل در سرکار خدا داد مع دیگر کیفیات که در سن
یک هزار و یک صد و بیست و نه هجری واقع شده

چون سپه سالار بهادر منش کسین تدبیر عدو مال شوکت خدا داد غنیم دولت را شکست داد
و ملک از دست رفته را باز به دست نمود و بنده و بست را از ریاست بوجه حسن عمل آورد
چه شتر ملازمان او باش منش را از آن دولت و ساخته بجای خود آسود همدران ایام
راجه مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمه ترجیا پلی که با وصف زیر باره خرج
کثیر کامیاب نه کردید سخنان بخشش آینه باز به نندراج شنوا نیده سخت بر بهی خاطر خود
و انمود که نامبرده به پیکار آزمانی خود نام گشته بجد و که بسیار پیرانه سری را وسیله خود
ساخته رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساخته و قلعه
مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج شصت سوار و پانصد
جوان بازر و خود نگاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسناد مهری و
سکه های دیوانی نندراج در شدند خصوصا که نندی را و نامی ز نار و ار که مشرف لشکر سپه سالار
بشجع بود همه را ترغیب و تحریص بدین امر بیشتر کرده ملی نعمت خود را هدرین مشورت با خود متفق
ساخته همه کینه بان به راجه التماس این معنی نمودند و او بر حسب التماس ایشان عمل کرده از نندراج
اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت و چنان جواب داد که اسناد در عهد ریاست
شاه بانه رسیده بلکه از جدا مجد و آبا می شهابا با عجز و طبقه طبقه حاصل گشته اعاده آن تحصیل
حاصل است هر گاه با جمیع امور نظامت دولت شاه و بنده و بست همات ریاست از خود
گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیله اسناد و مراحمات بحال میخس نخواهیم رسانید و این قهر طایف

پارینه را چون مسووه مبتدیان شمارند خود بدولت تجویز کار پردازان دانا هر کسی را که
 لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و مرج و مرج
 و اگزارند چون همه با آماده گسا و منزلت کسب جاهش بوج ذند نوعی گوش گذار اجه ساخت
 مزاجش بر آن آوردند که سپه سالار شجاع را تملق بسیار سپهر خوانده بنا بر گرفتن اسناد مهری
 سکه با رخصت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده به
 نشندراج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان
 بر غلاییده و آواره ساخته بر اشد کواقد اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه
 صلاح همین است که اسناد خود را با معرفت خیر خواه همی بگذارد و ازین طرف خاطر
 جمع دارند چون او با قبالی بن معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور داشته قلعه را گرد
 گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تیرها بنا ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعد
 مناقشه و پرخاش اندرز عاقلانه ادا نمود اما او راه راست نه پیونده از صحت و صواب دید
 آن والادانش و فرنگ پلوتی ساخته آماده جنگ گردید و اتواب طرف لشکر سپه سالار
 موصوف سرگرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیردل شتره شش
 از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروختند
 آخر الامر شجاعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامه روز خنجر
 برپا ساختند کار پرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشبار دیگر اغذیه
 و اشرب و ضرب و باروت کمی کرد بقلعه انقیاد درآمد و بر حسب ترصای هوا خواهان
 خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجاع دانا رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن حساب
 شوکت در قلعه بهمانه خود گذشته او را همراه خود بدارالترایست آورده مقتدر ساخت

و حسب الاشاره راجه بطایف بحیل از او اسناد دیوانی با دیگر کو اعدا گرفتار است
 راجه دستصلاح ایمان و نقش کمندی را روز ناردار کرد و تخواه قدیم بود نمک حلال تصور
 کرده سپردا نمود و در امور بند و بست ملک که بعد اطلاع خود بدولت بهرام اقدام نماید
 تاکید آکید ساخته فارغ گشت تا از شعبده بازی فلک ناهنجار و زمانه بدکردار که هر آن
 و زمان رنگی تازه بر روی کاری آرد غافل بود چونکه ندرج اسناد دیوانی بلا زمان
 سپه سالار سپرده بیباق گردیده بود اقامت از الزام است کسر نشان و منزلت خود
 دسته بطایف الکلمات نصحت حاصل ساخته بجا گیرات خود که سه تعلقه یعنی
 کتور و پریاپن و ارکل کوره مع اینجمنی درگ که از وقت فساد چندی بضبط در آمده باز
 جاری شده بود عازم گردیده بقصبه کنور سکونت داشت فوج ضروری برای بند و بست
 کار خانات خود که شش هفتصد سوار و دویست هزار پاد و سه چهار هزار پیاده که از ناگلی فراهم
 کرده آسوده کامرانی می نمود هر چند روز با سراج الدوله محمد علیخان الاجاه با سواران
 انگریز عزم تسخیر پهلوی فوج کشی نموده بود و این کبلی را بخدمت سپه سالار که صیت
 شجاعت و کارگهیش در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن والا فطرت
 معروف هند و دکن گشته بود فرستاده التماس کوک نمود و دو پرگنه یکی خنجر و دیگر
 تیاک گده که در علاقه خود داشت حاصلش بشکر کوک گذاشت سپه سالار عاجز نواز
 انگشت التماسش بجای قبول رنگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مردم بار و دو
 هزار پیاده که از ناگلی بسرداری سید مخدوم بر او رتی خود با و فور سامان رسد و آذوقه لشکر
 و اسباب شایسته اعدا شکنج روانه پهلوی نمود چون صاحب مشار الیه مخصر گشته
 مع اسدخان مکرری نایبه که در ایام سابق نوکر حاکم لاریه شده با یالت ضلع باره محل

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلوری یکتائی داشت و در رقانوازی عدیل خود داشت
 بنا بر آن شمر از شجاعت و احوالش سمیت رقام می یابد چون عجد المجد خان از دست
 بلونت او مرهه گشته شد امت را و نامی سردار مرهه بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و
 هزار پیاده بضبط ضلع باره گل فوج کشید و بنحان شجاع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
 سپارد آن تهور منش ارگ حمیت فوجداری بکرت آمد و بسجده سوار هیچ تو بهی را آن لشکر
 بخاطر راه نداده مانند شیری که در گله آهوان افتد حلا آور گشته مخالفان را از حوالی معرکه
 تر پا تو متفرق گردانید و فوراً سر راوند کور از پیکر بدین جدا ساخته بر منبره نمود چون بعد
 چندی عزیز خان کچشمی بر آن شجاع حسد برده خود با یالت آن نواح نامزد شده رسید
 خان لاورد خود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
 مع بار برداری فرستاده بجوا هوش تمام طلب گشته نظر به شجاعتش متعین سید موصوف کرده
 بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و مجتنب گشته
 بر عیاد دست تطاول دراز کرده بلکه شیوه حق تلفی ملان مان خویشان خود مرعی داشته
 بیباک بود صاحب معزالیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکا یک در تاخت و بیگ شب پیکا
 آنجا را گرفته بدار ریاست آنه کرد و در قلعه او و همانه گذاشته پیشتر کوچید و بعد از آن شنا خبر رسید که
 ملک باره محل از دست ستم عزیز خان چشمی چید محسن خان عرف موحامیان حاکم کره پی بند و
 گشته همه عیالات را ج شدند بعضی از آنها مستغانی گشته در بند و بست آن ضلع بصاحب
 موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معزالیه اکثر غم بند و بست آن نواح بدل مصتم
 داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده و عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید
 سپه سالار موصوف بجز در موصول و موضوع مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامتضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گماط رای کو طره بالشکر عبور کرده بر سرش رسید غریز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بی جنگ سمت کرطیه و قریه نهاد صاحب معزالیه در تبلیغات کو بهای باره محل پنهانهای معقول لغو جباری اسدخان مکه می گذاشته خود توجه به پی پی شد چنانچه بی مزاحمتی از رعایا بدرانگی تمام بر فوج متعین مورچال انگریز شبنون زده مع سامان رسد و غیره داخل قلعه گردید چونکه محاصران بعد وقوع این واقعه خستیدند و در گردیدند از اتواب بنا دینق راه آمد و شد مخصوصان بر بستند با این صاحب معصوف بالشکر خود نزدیک نوبت داشته حراست شهر بزمه خود قرار داده بود اما در پرگنه چوکی که هجده کوهی غربی به پی پی و در آن زمان از ضبط فراسین منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود زیر حکومت صاحب معزالیه نبود و تیاک کده که بمسافت بعید واقع شده زیر حاکم گماشته او بود لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعد م علف و گاه و کمی غل و غیره احوال شکر بان و دو اسب تنگ گردیده تمامی اسبش تریبیدانه و گاه بعضی سقط و بعضی دم خیز شده بودند و صفت چنین خزانی سیاه جسدی کوشش مردانه بعمل می آوردند.

ذکر فتور اعیان میسور و پیودن طریق حرام مکی که نندی را و ز ناره دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر پیاداش عمل خود رسیدن او و فوج کشی ایباجی پنی مرطه و ناکام قیتش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد و هجرتی واقع شده

چونکه ز ناره دار بد کردار یعنی که نندی را و با فضائل و عنایات اقبال عدو مال خداوند منفعت سند و یوانی ملک میسور بیخ و ترو دیافت و اعیان ارکان دولت را از

استر ضای خاطر و استصلاح خود منحرف ندید و نیست که بخت نیکو و طالع سعید باری کرد
 و چرخ بکام خود میگردد بانکه زمان از آنجا که آب بر که خورد زود تر گنده میشود و سگسا
 حلاوت لقمه شیر بزنج گواری نمی گردد بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردید
 و خود را مختار حل و عقد همت آن دولت تصویریده بموجب پای مقدور از دایره حسد
 و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و برهمزدگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند
 نعمت خود بدل قرار داده بر وجه در خلوت التماس کرد که نایک بمقدور بالفعل به بین
 انضال و توازش مهارت ترقی کرده صاحب ملک مال و لشکر شده است پس این معنی
 بصدق و سداد و محال موریاست با شمت می نماید مبادا که شخصی جنبی از اهل اسلام که
 غیر قوم است و خیل کار و بار بند و بست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و مکنیت
 چندین ساله به دست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان دولتش کرده آید

نظم

| | |
|--|---|
| در ختی که اکنون گرفت است پای | به نیروی مردی بر آید ز جای |
| اگر همچنان روزگار سهیلی | بگردنش از پنج برنگسلی |
| مسند نشین نا تخر به کار بست فطرت از آنجا که | |
| من از بقدری خار سرد یوار و نستم | که ناکس کس نگردد هرگز از بال نشینی |
| بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخت خود خاموشی گزید که او حرام نک از راه بد بختی چونکه | |
| بود مانند گرم سیله اوئی زاده در منصب | که چون پوشد قبا بر شیمی کم میکند خود را |
| ندانست که آخر کار و غایب دولت و خواری سرکشند دام فریب بر تمامی کارکنان و | |

علاقه داران میسور گسترده با خود متفق المعنی ساخت و خطوط بناظم پوزنه بدین مضمون که شخصی
 مسلمان ادنی نوکرتی کرده متصرف ملک مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از
 راجه جز نامی بیش نمانده اگر در نیوفت با عانت ما پرداخته او را از میان برود ایدر مقرر
 سالیانه شماع دو لک و پینه نذر پنج لک و پیه بخرچ فراهی لشکر بلا توقف رسانیده
 ایدر روانه کرده منتظر جوای و وقت بود چون سببه سالار شجاع که جمعیت گران از لشکر خود
 روانه پهلوی نموده و جوتی بفوج جاری میر علی رضا خان سمت باره محل که بند و بست آن طرف
 ضرور افتاده بود فرستاده بدو دستارده بدو ستاره ساله بار که تخمیناً هزار و پانصد مردم باشد چهار صد سوار
 طولی و هزار پیاده بی سر و سامان در فرودگاه خود که در دیورامی پیچیده برکناره جوی مقرب بود
 با محل زمانه و متعلقان و دیگر خویشیان و کارخانجات دولت سکونت ورزیده بود اما به
 دانائی و فرست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب سوال و مغزی چیزی خارج
 هم دریافتی برای حفاظت خود که ارباب بیاست را ضرور بل واجب باشد دوسته تبیری
 پیرامون دارالمقر خود احداث کنانیده اتواپ آماده داشت و هر چند زنا و اوابه بهمانه
 بند و بست کار ضرور و دریافت ماهیت اونیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات
 بدتش آن مخدوم کریم از زنا و از خاطر جمع بوده بمقتضای دستورش بصفت ملائمت در امتحان
 کار و بارش بهت می گذاشت که آنکه بیت بگری ممکن است از سنگ آهن جدا کردن که
 نیز می توان چون آب ز فولاد جا کردن چون او برای آمدن و عده آموز فرود ایگان
 برده کار به بیت و لعل گذاشت و بار با گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی دهد اگر انصاف
 تشریف شریف ازانی فرموده با جازت راجه ملز بهرید تا حاضر بدریافت این جواب در
 از صواب اندیشه ناک شده در فکر دور و دراز افتاد اما سرشته بهت از دست نداده در

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور بر رسول و رسول پونه گردیداد هورا وین نانا از بس حرم

دنیا که طریگاه حریصان است چنانکه گفته اند

متنگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر

پرنی گردوز دریا کاسه چشم حباب

ایسا جی بندت بینی را که سردار شکر

هر اول مرهطه بود بعد چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده و تو چنانچه که نانا وقت مراجعت خود در سوبه سرالذاشته بود و همراهش داده روانه کرد چونکه خبر آمد مرهطه بنژاد از حرام نمک رسید همون شب فکر دقیق کرده صبحی بواب قلعه بند ساخته اتواب کلان بطرف منسرو دکان خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید انصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص حرام طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله برگردد و گمان باطن بجلوه ظهور آمد

اما ببقین تصور کرد که

نزد ندگی چه بگر کس سده بجز مردار

چهلذت است ز عمر داز نادان را

پس تفنگچیان را در تیر بها قایم ساخت که

چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آبنی کاران ساحل جوران مع سبه که هنگام طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانهای خود داشته متصدیان کار خانجات خود را طلبید و افراد یاد داشت حساب تو شکیانه و فیلخانه و شترخانه و سلاح خانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف و غیره تفصیل را گرفته در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافته آسوده گشت در آن حین نمک حرام و خیم العاقبت بچند پیادگان و سواران در واژه میسور برآمده بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت پوشش نمود اما محافظان تیر بها بشک های تفنگ اتواب حمل کنان را از هر میت داده منظر گشتند و مکر حملها و پوششهای نامعقول به عمل آورده آخر جمیع وجوه تا کام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

از سبب نماندن در این مکان و از سبب نماندن در این مکان و از سبب نماندن در این مکان

وز یور مرصع از محل زنانه گرفته در خطبه با پر کرد و بدلا ساوا استمالت تو ابجان پرواخته باد و سمس
 سوار برق آهنگ خطبه با برداشته از سید با جتو جو کرد و از آنجا شبگیر زد صبح خال نی کل
 کردید و در یک ساعت بند و بست آنجا که خطی بکبیر یک قلعه از نگلور متضمن رسیدن خود قهریم
 و ترسیل نمود آن رفیق با توفیق بمجموع شریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید
 اما چون هزار یان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع هزار یان
 قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمجا فظان دروازه چنان تاکید کرد
 که حیدر علیخان بهادر برای بند و بست مهمات ضروری از سرریگ پٹن می آید او را
 مزاحم نشده باره فقالتیل ندر ون قلعه باره بهید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت
 چون شصت اقبال نشان عرضی مردد و لتخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه
 گشته بر ابواب در پیچه از ملازمان رفقاء خود نیزک بندی نموده فارغ گشت مزرا ابوب
 یک ساعت مع هزار یان مراجعت کرده ثروت ملازمت حاصل ساخت پس صاحب
 اقبال عدو مال تمامی هزار یان و مردمان همان قدیم را با نعامات شایسته خوشدل خست
 و بکارهای عمده آئینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان
 بکار گذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بند و بست این کار فوراً بهر مهاجران
 و ساہوکاران شهر را طلبیده بهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک و پید گرفت و
 میر علی رضاخان را از رسیدن خود خبر دیند به بگلور تمامی ماجرا اطلاع داده طلبید
 و بدستور مخدوم صاحب که در پهلوی بود بر فتور و قصور ندارد از تک حرام و فوج کشی هر چه
 بر حسب تدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی سبانی تمام و قسطنطنیہ بگلور آگاه
 ساخته طلبیده بود چون میزد که کج معیت خود که دو هزار مرد و سیصد سوار و هزار پیاده

پنج ضرب توپے اشت رسید انصاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده برود بسون گوری و مسورتیرها بنا ساخت لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت فرمائی سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون رتار دراز مک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر میدان دلاوری صیدگاه که نهرا گذاشته علم شجاعت در عرصه مرد آزما می بگلو برافراشته دیدند صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر شتره صفت آمده تمامی اسباب سامان برداشته اندون قلعه بردوزد مسی اعلی که در آن زمان دیرنی بود خانه حالی ساخته توابعان بهادرنش امع صاحبزاده والا قدر بلند اقبال طیت

که جنبش فرورغ دولت و جاه ۴ | عرص میداد در جهان ناگاه ۴

هفت ساله بود در آنخانه گذاشته گردخانه چو کیهاد اشت و بلا توقف آن زبان بغل و نصب اعداران و عمال تعلقات میسور برداخته لشکری بغرم تسخیر قلعه بگلو فرار هم ساخت بود درین عرصه ایساجی بینی یا لشکر سکنینه چون شاهین گرسنه که بر طعمه میرسد رسید رتار در رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش کرد و اخیال آن شتره خصال را که سی رنجیر چپا و تقصیت لایق گرفته آراستندی ساخت مع دیگر اسباب شایسته و ولتمندی ندرش گذرانیده در باب تسخیر قلعه بگلو و اسیر کردن آن شیر میدان موکر ساخته روانه کرد خود هم عقبتن بجعبیت نه هزار سوار و چهارده هزار پیاده مع توپ قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرطه باطراف و جوانب بگلو و نیگامه بطوفان برپا ساخته قتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر زمین از صدمه دوا و دوی عساکر نکبت مآثر خراب و بی چیلغ گردیدند هر چند مرطه مورچال دو انبده صلابت کوچا گردیده و تیرها احدات کرد و لشکر صیارت قلعه همت بر گما

اما ملازمان صاحب شکر گت تبر و شایان بار با بورد چال تاخته آتش میزدند و بدفع یورشها و حملهها ایشان پر داخله نظر مند و کامیاب می گشتند در آن اثنا مخدوم صاحب حبیب صاحب حضور از فرامیسیس خصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بقبر ری اول موضوع شده باشد یلغار کرده بپتیکال گده رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاک توپ عبور کرده کبشن گیری آمد و سامان رسد و شرب و باروت آنچه که ضرورت بود از اسدخان فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه ای کوته در سواد آنی کل رسیده بود که مرسته و زتار دار از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان بالشکر گران اطلاع یافتند با منصوبه شایان معه سپان پیادگان سفاک در تاخته چون مور و بلخ گردش هجوم آوردند و فیل و شتر را مقدمه الجیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب موصوف بازی اعدا لشکر از دست نداده توپخانه و تفنگچی آن را در شیب بین قایم کرده با سواران سبک عنان چابک ست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نمایدل نخوت منترل در زنگرفت بالشکرهای خود بر آن جماعه در تاخته تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده ایشان را در تا کمیند اران برخاسته از شکرهای توپ و بنادیق دمار از روزگار بد کردار اعدا بر آوردند حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت بکشیده هزاران هزار مردان کاری و دلاوران جنگی را از هر دو لشکر بجاک عدم خوا باینده چنانکه مقهوران بهر میت خورده و بگرنه نهادند و باز در عرصه یکپاسن و زفر هم شده کرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم ظرف طنطنه زن زن برداشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود در بیرون مذکور محاصره دو لشکر گت اثر مفضل بخصوت ترقیم و ترسیل نمود شجاع و الا فطرت به تجویز

صواب نمایی و دانش والا لکتونی بر قاعده ارباب شوارسپند متضمن میبودن طریق بغاوت
و حرام مکی زنا در بار بگردار و آوارگی حال مال خود و مفارقت متعلقان بنمذراج نوشته
و نیز رسیدن لشکر عدو مال از پهلوی دست دراهش شدن دو غنیمتیم و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بجزکت آمده رقت کرد و یقین نسبت آنچه که پیش ازین بر خود گذشت
از فتور همون زنا در آورده باشد خط در جواب باستمال تمام ترقیم ساخته معوضی تا کید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه پنجه درگ موسوم قلعه
آنجا که همانا او بود ابلان داشت پس شجمع دانش آگاه تاکید مذکور در صاحب موصوف
بموجب مرقومه القدر نیز از اطراف خود و ایما ساخته فرستاد و هم آیین لبری و دلزنی
چنانکه بود اعلام نمود صاحب معزالیه که تا سه چهار روز بدریافت صعوبتهای اعدا شکنی
و منصوبه خود داری با وجود سعی مردانه سپاه دو لشکر بساط میدان نرم از دست
همت نداده و بجایهای دست برد و مدد های غنیمت فریب نخورده با وصف کمی آب و علف
و دانه دو اب بلا اندیشه به دلآوری تمام همونجا بسیر برده بود بجز وصول عنایت نام
والا و تاکید نندراج قوی دلگشته صفوفا آراست بر لشکر غنیمت در تاخت هر دو
تا تجربه کارتاب مقابله شیران جهان پیاد در خود نیافت مثل و باه مزاجان از پیش و بر
گردیدند قاپیرامون فوج ظفر موج حلقه زده به شعبده بازی فریب دغا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعدم هول و هراس همینه و میسر به شجاعت پیشگان
مردم پار و سوار سپرده شلک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج به قلعه آنجا
فرستاد قلعه مذکور در پناه کوه شیران شترزه صفت را فرود آورده و از اطراف

اشهره و دیگر اسباب لازمه حوائج بشری بخوش خریدی مهیا کرده سرخر و گشت مرهم
 چون این حال دریافت تو چنانچه خود را طلبیده گشته از دور بر جماعت راست پیشگان
 تو پ اندازی آغاز نهاد و هنر حلهای نامعدود بر شکر حیدری بعمل آورد چون یک
 روز دوشنبه برین تیره گزشت شب سوم صاحب موصوف بنچند سردار تحت پرکار و
 قوی بازو مع دهنده کلاه پوش و دو نبر مردم با جلاوت شعاع بعد پایشین بسیار شیب
 فراز زمین کوه و دشت در تاریکی عقب عسکر رسیده چنان زد که طاقه و فرصت
 جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس رفته آوازه دشت افکار و اذبار گشتند
 سران تا تجربه کاران یعنی ایساجی نبی و را و منفی بمعاینه این حال که ناگاه رود او تنها
 سر پا برهنه خود را از آن معرکه جان ربا بگذرد و لشکریان آنها که هر اسانه خیر او
 از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وار دست بشمشیر و تفنگ برده تیز و شناخت خویش
 و بیگانه کرده با یکدیگر گشته گشتند باقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند بعضی از معرکه
 مرد آزماهی هزارالحاح و زاری از دشت شیران خوشخوار مائی یافته جان خود با سلامت
 بردند صاحب ظفر مند خوش و خرم گشته شادایانه فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخت
 سیحی مع اسباب مقهوران و اتواب و دیگر سامان که توده توده بسته بسته در افتاده بود
 برداشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سردار منظم رفت دیگر باز بهیئت مجموعی کرده چون
 زاعان سیاه فغان کاو کاو برداشته با وصف پرگندگی خاطر او صنایع یکجا
 شدند درین اثنا تندر لاج بمرهمه نوشت که حیدر علی خان بهادر زکنج ولت میسور
 است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این ولت اوست و در نیوا از تازار
 ادنی نوکرش بجا آنکه بهیئت پیشاوی بیرون قیومت لیریا کند بدیشیه چون خالی شود و باه شیرین

الطاف نواز شههای خداوند نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت صل بدختر خطا
خطا نکند بد بی وفا با کسی وفا نکند در راه بغاوت پیوده از مخدوم خود برگردیده هیچ بیوه
می برد آخر این فعل شنیع صحیح اورا صفر نخواهد کرد ۵ اعتبار است فطرت یکد ساعت
بیش نیست بد کرد و آخرت نشین رد یک شد بالانشین در شمارا هرگز لازم نیست که در مقدمه
بند و بست یا است ما دخل دهند اگر اراده اخذ ز چو تمه در دل دهمشتم باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده به صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد در یافت مضمون خط
تندراج فریفته از زنا روار بد اعتقاد گشته سخنان بخش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکر یان شیر صولت بتنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بمخضور انصاحب شجاع غم مراجعت خود ظاهراً نموده چیزی نزد درخواست نمود
انصاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت وقتند
انگیزی زنا واریان کرده رسانیدن ز بعد ترقی بند و بست کار خانجات خود
قرار کرد و اوالتاسم گذاشت باره محل در پیش آورده جد و کد بسیار نمود پس
خاطرش و صلاح وقت تاکید و گذاشت ضلع باره محل بلا لافه موسومه اسد خان مهری
نویسانید به بیت مهر کلان نزد مرپه فرستاد و این معنی از معتلمات از خانه سوزنده
برآمد سود خود دانسته از آنجا که چید آن شجاع صاحب غم بسببت سر لیه از لشکر مخدوم صاحب
ملکی شده سر پرده خاص بیرون قلعه نصب کنانید با سامان جنگی داخل خیمه گردید خفیه
بفوجدار باره محل نوشت که ما هر آینه نظر بصلاح امور خود داشته برای و گذاشت ملک باره
محل از نام شما تاکید پلفافه نوشته دادیم لکن شما با استقلال تمام بوده بکمت عملی هرگز
اورا دخل ندهند پس فوجدار با تدبیر با استقلال و اطمینان تمام بند و بست قلعجات

کرده بود که ایساجی پنی معنه تاکید و لغزب کبشنگیری رسیده تاکید معسر سید خود نزد
 فوجدار محاسب ای فرستاد آن فرمان برودار با توفیق مجر و ابر و انه دستخطی خاص به هر
 جیبی ولی نعمت بنام خود در خواست و ایامی ساخت که بر یک تاکید پے لغافه ملک و قلع
 را و گذاشت نخواهم نمود چون مرهطه در واپس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد
 که کاغذ موسومہ بابرشما واپس نخواهد کردید مرهطه بچنین جواب سوال مردانه دریافت که مقدم
 ابرگشته و درین رود بدل هیچ سود و بهره همدست نخواهد شد و آخر این ملک در ضبط مانخواهد
 ماند و در همون تشویش قاصد انش خیر رسانند که آن صاحب صولت بالشکر میر علی رضا
 خان و مخدوم صاحب چون شیر غزالان گرسنه از کنج غار قلعہ بگلور برآمده در سواد صحرا
 آرمیده نظر غارت بر رمنه اعداد و مرهطه از خیر دل از دست داده بی نیل مقصود راه فرار
 سرگرد هر گاه مرهطه بطرف بارامحل نهضت کرد ز نار دار مایوس بدار الزیاست خرید آن صاحب
 عزم باشوکت مع شکر ظفر پیکر از راه ماگرمی درگ برآمده در درگ مذکور و اتری درگ
 و چن رای پٹن و چن پٹن و غیره تمانه خود گذارشته از بالای موتی تالاب و چرکولی
 سمت پریا پٹن بنا بر ملاقات نندراج راهی گردید همدان زمان از راه اخفا خطوط
 جدہ راجہ مسند نشین باین مضمون که در نیولا دولت ریاست میر نیہ خاندان ما بسبب
 بی تمیزی و بد بجاظی و نفاق اعیان بے تدبیر چنان بی بند و بست گردیده که اکثر ناہنجار
 از راه بغاوت فرصت جویمان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند
 سعادت مند با اقبال متوجه بند و بست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای
 امن و امان نگه داشته بطرفداری ملک مال غیره پردازد شایان سعادت مند نیست
 آن شجاعت منش رسید چون شجاع والا دانش بر مضمون خطوط واقع گشت و آن